

## اقامه دعوی از طرف مدیون

در مباحث گذشته بحث در اضرار بدهکار و بستانکاران خود ابوسيله تصرفات و عقود تبرعی و تلجئه (صوری) بود ولی چون اهمال و تقصیر مدیون در وصول مطالبات خودش هم سبب اضرار بطلبکاران خواهد بود در اینصورت چنانچه مدیون در وصول مطالبات خود تقصیر نماید آیا بستانکاران مدیون بدون داشتن و کالت از طرف مدیون میتوانند علیه بدهکاروی اقامه دعوی بنمایند یا خیر ماده ۱۴۴۰ المجله باین سؤال پاسخ منفی داده زیرا مقرر داشته که (بدهکار مدیون طرف دعوی دائن قرار نمیگیرد) بنابراین اگر کسی از میت طلبی داشته باشد نمیتواند از مدیون بمیت استیفاء طلب خود را بنماید.

و همچنین جایز نیست اثبات دین بر موصی له بلکه باید اقامه دعوی و اثبات

دین بروسی یا وارث گردد و مبتنی بر این اصل است (عدم صحت اقامه دعوی علیه خریدار مبیع از مشتری قبل از پرداخت ثمن) مثلاً اگر کسی مالی را بفروشد بشخصی خریدار پس از قبض مبیع را بشخص ثالثی بفروشد فروشنده اول نمیتواند برای دریافت ثمن بخریدار دوم مراجعه نماید این دعوی در محاکم پذیرفته نمیشود. و نیز چنانچه کسی مال و دیعه را خریداری نماید حق ندارد مستقیماً اقامه دعوی علیه و دیع نماید مگر آنکه از مودع و کالت در قبض داشته باشد.

و همین طور است اگر کسی از مودع طلبی داشته باشد حق ندارد برای استیفاء طلب خود بودیعی مراجعه کند مگر در صورتیکه مودع غائب باشد و ترك انفاق بر واجب النفقه خود کرده باشد در این صورت ذینفع (کسیکه باید باو انفاق شود) حقدار بودیعی برای دریافت نفقه خود مراجعه و اقامه دعوی نماید و از مال و دیعه برای صرف نفقه خود دریافت کند.

چنانچه در محضر قاضی ثابت شود اشتغال ذمه مدیون و بر قاضی نیز ثابت شود که مالی از مدیون نزد شخص ثالثی است قاضی میتواند امر بتسلیم آن مال را بدائن بدهد و اینک فروعی از مسئله بیان میشود.

۱- اگر در محضر قاضی ثابت شود که میت مدیون شخصی است و شخص دیگری هم اقرار نماید که مدیون میت است قاضی میتواند امر بپرداخت دین میت از آن محل بنماید.

۲- چنانچه دائن درخواست توقیف شخص مدیون را کرده باشد و در محضر قاضی اعسار مدیون ثابت شده باشد در جریان معلوم شود که مدیون نزد شخص ثالث مالی دارد قاضی میتواند امر بتسلیم آن مال بدائن بنماید و چنانچه شخص ثالث امتناع از تسلیم مال نماید قاضی حقدار ممتنع را تا تسلیم مال توقیف نماید. امثله و فروع مذکور از کتب فقه حنفی نقل شده است.

اما قانون موجبات و عقود لبنانی در ماده ۲۷۶ چنین مقرر داشته (دائنین حق استعمال جمیع حقوق و حق اقامه جمیع دعاوی را که اختصاص بمدیون داشته باشند

دارند مگر آنکه حقوق و دعاوی خارج از ثروت مدیون بوده باشد) این نظریه متخذ از ماده ۱۱۶۶ قانون مدنی فرانسه میباشد .

چون رابطه این سلسله از دعاوی بامدعی علیه مستقیم نمیشد در اصطلاح قانون مدنی فرانسه این نوع دعاوی را غیر مباشر نامیدند .

## فصل پنجم در موجبات طبیعی

در فصول سابق راجع بآثار موجبات و عقود بحث شد از آثار مسلمه موجبات و عقود الزام طرفین بانجام تعهدات حاصله از موجبات میباشد یعنی در صورت امتناع یا تسامح هر یک از طرفین بحکم قانون ممتنع و متسامح اجبار بانجام تعهد میشود باین نوع از موجبات در اصطلاح علمای حقوق موجبات مدنی اطلاق میشود در عرف حقوق رومی یک سلسله موجباتی هست که اجرای تعهدات حاصله از آن موجبات باختیار متعهد میباشد و از نظر قانون نمیتوان متعهد را الزام بانجام تعهد نمود در اصطلاح حقوق رومی این نوع از موجبات را موجب طبیعی میگویند .

با توجه باسباب تاریخی این سلسله از موجبات در حقوق رومی دو نوع شرط در این نوع از موجبات مقرر شده که انتفاء هر یک از آن شروط موجب ابطال موجب میباشد و هنگامی موجب طبیعی میتواند نافذ باشد که شروط مزبور را شامل باشد و آن شروط عبارت از شروط شکلیه و غیر شکلیه است و در بعض موارد اجرای تعهدات حاصله از این موجبات منطبق با عدل و انصاف است موجبات طبیعی در اصطلاح حقوق رومی بر دو قسم است اول موجباتی که انشائاً و ابتدائاً طبیعی است مانند عقد فرد قاصری که بدون اذن ولی خود منعقد یا اجرا نموده باشد یا به مبنای حقوق آنها عقود افراد یک عائله که بین خودشان واقع شده باشد این سلسله از موجبات انشائاً طبیعی است و بمنطق قوانین رومی اجرای آن الزامی نیست دوم عقود موجباتی است که اولاً وبالذات مدنی است لکن ثانیاً و بالعرض منقلب بطبیعی میشود مانند عقد

آزادی که بسبب عارض شخصیت احد از متعاملین مقید و غیر آزاد شده باشد .  
 موجبات طبیعی از حقوق رومی در بعض قوانین که متأثر از حقوق رومی میباشند  
 نفوذ کرده که اهم آن قوانین قانون فرانسه است در قوانین فرانسه امثله و نمونه‌های  
 زیادی از موجبات طبیعی بنظر میرسد که قسمتی از آن نصوص قانون مدنی فرانسه  
 میباشد و قسمتی اجتهادات و رویه قضائی آن کشور است علاوه با تحولات و توسعه مدنیت  
 آن کشور موجبات طبیعی در آن کشور وسعت یافته و غالباً این سلسله از موجبات منتسب  
 بمبادی شرف و وجدان میباشد .

چون قانون موجبات و عقود لبنانی متأثر از قانون مدنی فرانسه شده موجبات  
 طبیعی هم بقانون مزبور منتقل گشته است .

ماده دوم قانون موجبات و عقود لبنانی موجبات طبیعی را آنچنان واجب  
 قانونی دانسته که الزام آن ممکن نیست زیرا اجرای آن واجب با اختیار متعهد  
 میباشد و این واجب متضمن آثاری است که بوسیله آن آثار از موجبات مدنی متمایز  
 میشود ولی در قانون مزبور بموارد موجبات طبیعی تصریح نشده و لذا باستناد ماده  
 سوم قانون مزبور چون نسبت بموارد موجبات طبیعی نص خاصی نیست تشخیص آن  
 موجبات بعهد قاضی قرار گرفته تنها از امثله موجبات طبیعی که در قانون لبنانی  
 منصوص میباشد قانون مرور زمان و قانون مقامره و مرانه است زیرا مدیون نیکه بموجب  
 مرور زمان از جنبه مدنی بری الذمه محسوب میشود بموجب طبیعی و اخلاقی مدیون  
 است ولی نمیتوان قانوناً او را الزام با اجرای آن نمود بلکه اجرای آن با اختیار و تابع  
 وجدان خود مدیون میباشد .

و همچنین است دیون حاصله از قمار با اخذ رهنه در مقابل دین حاصله از قمار  
 که اجرای آن الزامی نیست ولی بموجب مواد ۱۲۰۶ و ۱۲۴ قانون موجبات لبنانی  
 اگر مدیون دیون حاصله از قمار را پرداخت نمود قابل استرداد نمیشد .

و نیز ماده ۵۷۲ قانون تجارت لبنانی تصریح کرده باینکه نتیجه صلح بسیطی  
 که مفلس یا طلبکاران خود بنماید مرود است ولی از نظر شخص مفلس از موجبات

طبیعی محسوب میشود .

از مقررات فوق معلوم میشود که از آثار موجبات طبیعی آنستکه اگر مفاد آن بوسیله متعهد اجرا شود صحیح نمیشد و بموجب ماده ۶ و ۳۲۲ قانون موجبات لبنانی با تجدید عقد ممکن است موجب طبیعی را بموجب مدنی تبدیل نمود .  
غیر از آنچه ذکر شد در قانون و اجتهادات فرانسوی و قانون لبنانی اثر دیگری در موجبات طبیعی نیست و این محدودیت آثار موجبات طبیعی که در قوانین فرانسه و لبنان ملاحظه میشود از محسنات این قوانین است ولی در قوانین رومی که مبنای موجبات طبیعی است تقاص و تأمین بکفالت و رهن در موجبات مزبور جایز نمیشد .

در خاتمه ناچار از تذکر میباشیم بعض قوانین مانند قانون انگلیس بنظریه موجبات طبیعی تسلیم نشدند حتی بعضی از قضاة مانند (مانسفیلد) پیشنهاد نمودند که اصل ثابتی در موجبات طبیعی و ادبی در قوانین انگلستان مقرر شود ولی مقامات مربوطه باین پیشنهاد ترتیب اثر ندادند .

## مقررات شریعت اسلام در موضوع بحث

مصادر و اصول شریعت اسلام و احکام آنها مبتنی بر وحی الهی است که تمام آن مبادی اعم از عبادات و معاملات و سیاست و قضاء در علم واحدی که علم فقه نامیده میشود جمع آوری شده است استنباط احکام و نتیجه اجتهادات فقها رابطه مستقیم با مبادی دینی دارد در مباحث پیش در موارد چندی بخصوص در باب سوء استعمال حقوق بیان شد که در قرآن کریم عدل و احسان بهم پیوسته است .

با توجه باین مقدمه طبیعی است فقهای اسلامی حکم هر واقعه را از دو جنبه دینی و مدنی مورد تحقیق قرار میدهند هنگامی نتیجه اجتهادات آنان مورد اطمینان است که جنبه مدنی حکم موافق با جنبه دینی آن باشد و در صورت اختلاف جنبه دینی آن که مدار استنباط فقها میباشد مقدم بر جنبه مدنی است .

بنا بر این ملاحظه میشود که در فقه اسلامی بعنوان موجب طبیعی مانند قوانین غربی عنوان واصل مستقلى وجود ندارد ولی از استنباطات فقها مواردی شبیه موجب طبیعی باصلاح قوانین غربی یافت میشود که امثله آن از کتب فقه حنفی جمع آوری شده با توجه باینکه موارد محصور بآنچه ذکر میشود نمیباشد آن موارد بیان میشود.

۱- (۱) بطوریکه در مبحث آینده ملاحظه خواهیم کرد در فقه حنفی یکی

از اسباب عدم سماع دعوی مرور زمان میباشد چنانچه در المجله تصریح شده باینکه دعوی دینی که پانزده سال بر آن گذشته باشد در محکمه مسموع نیست ولی عدم سماع دعوی در محاکم قضائی موجب سقوط دین و برائت ذمه مدیون نمیشود بلکه مدیون شرعاً ضامن است چنانچه بطیب خاطر دین خود را پرداخت کند جایز است و قابل استرداد نیست ( بمادتین ۱۶۶۰ و ۱۶۷۴ المجله مراجعه شود).

۲- در مبحث عقد فضولی گذشت که فقهای حنفی نفوذ عقد فضولی را متوقف بر اجازه مالک میدانند مگر در بعض موارد استثنائی که از آن جمله است اینکه اگر کبارورثه اتفاق نمایند بر دینی نسبت بمیت (مورث خودشان) بدون اینکه تعیین وصی شده باشد یا آنکه وصی دین ثابت موصی را که خود عالم بآن بوده بدون اطلاع بحاکم پرداخت کند در هر يك از این دو صورت کبارورثه و وصی ضامن صغار با سایر وراثت نمیشوند باین معنی که تصرف فضولی آنها برخلاف اصل کلی بدون اجازه نافذ بوده است زیرا بقصد اجرای حق و معروف عمل شده است.

۳- قبلاً گذشت که فقهای حنفی در مقابل فقهای سایر مذاهب گفته اند که سارق پس از اجرای حد شرعی در صورت تلف یا اتلاف ضامن مال مسروقه نمیشود.

و این فتوی از جنبه قضائی و مدنی است لکن از جنبه دینی در هر صورت سارق نسبت بمال مسروقه ضامن است چنانچه هشام از محمد بن حسن یکی از فقهای حنفی روایت کرده که در صورت اجرای حد شرعی بر سارق نسبت بمال مسروقه از جنبه قضائی

ومدنی ضمان از وی ساقط میشود از باب تعذر حکم بمماثله لکن از لحاظ شرعی در هر صورت سارق ضامن مال مسروقه میباشد .

۴ - بطوریکه قبلاً بیان شده وعده مجرد از نوع (تعهدات) لازم الوفا نمیباشد چنانچه در حامدیه تصریح شده باینکه اگر وعده بدهد بیدبعمرو که قسمتی از اراضی بایر خود را برای استغلال بوی بدهد و بوعده خود وفا نکند شرعاً ملزم بوفای نیست لکن اگر طبق وعده عمل کند عمل نیکوئی کرده زیرا وفای بعهده لازم و خلف آن در شریعت اسلام حرام است .

۵ - طبق مذهب حنفی اگر مادر از شیر دادن بطفل نوزاد خود امتناع کند حاکم حق ندارد او را الزام نماید ولی طبق موازین دینی مادر مکلف بارضاع طفل نوزاد خود میباشد و لذا بمذهب حنفی اگر پدر مادر طفل را برای ارضاع طفل خود استیجار نماید وظیفه دینی اوست و شرعاً هیچکس حق ندارد در مقابل انجام وظیفه دینی خود اجرت دریافت کند بهمین دلیل شافعی هم جایز ندانسته استیجار زوجه را برای شیر دادن بطفل خود لکن بنا بر مختار خیلی ها این استیجار جایز است .

۶ - قاضیخان از محمد بن حسن (یکی از علمای حنفی) نقل کرده که اگر کسی درخواست ابراء نماید از طرف خود کلیه حقوقی را که بر او دارد طرف هم بطور مطلق ذمه مدیون را بری نماید.

در این صورت چنانچه صاحب حق عالم بتمامی حقوق خود بر مدیون بوده باشد ذمه مدیون شرعاً و حکماً بری میشود ولی اگر صاحب حق عالم بحقوق خود بر مدیون نباشد در این صورت حق مطالبه از صاحب حق ساقط میگردد لکن شرعاً مدیون پرائت ذمه حاصل نکرده و لذا اگر مدیون پس از ابراء دین خود را پرداخت نماید حق استرداد ندارد .

۷ - در صورتیکه پدر فقیر و محتاج باشد حق دارد بمقدار احتیاج خود از اموال منقول فرزند کبیر خود برداشت نموده بمصرف رساند ولی زائد بر مقدار احتیاج و ضرورت را حق ندارد بمصرف برساند چنانچه پدر محتاجی زاید بر مقدار ضرورت

و احتیاجش برداشت و مصرف نمود شرعاً ضامن است ولی فرزند حق مطالبه از پدر خود را در مراحل قضائی ندارد .

۸ - مثال اخیر بطور وضوح تأثیر موازین دینی را در باب معاملات مدنی روشن میکند و آن مربوط بانفاق بهائم است اگر مالک حیوانات امتناع در انفاق نسبت بحیوانات مملو که خود نماید آیا اجبار بانفاق میشود یا خیر .

پاسخ این سؤال بنا بر مذهب حنفی از جنبه دینی مثبت است یعنی طبق قوانین دینی مالک آن مجبور بانفاق میباشد ولی در مراحل قضائی اجبار نمیشود چنانچه ظاهر مذهب حنفی از شیخین ابی حنیفه و ابویوسف روایت شده گرچه بعضی از فقهای حنفی گفته اند صاحب حیوان شرعاً مکلف بانفاق است و در صورت امتناع حاکم او را اجبار خواهد نمود . مؤید این مطلب آنستکه در شرع مطهر اسلام از تعذیب حیوانات و همچنین از اضعاف اموال نهی شده است از امثله مذکوره و امثال اینها معلوم میشود که در شریعت اسلام نظریه مخصوصی در تفریق احکام قضائی و دینی موجود است که مبتنی بر فلسفه تشریح و اصول احکام عبادات و معاملات بطور کلی میباشد که شبیه بموجب طبیعی و قوانین غربی و رومی میباشد ولی عنوان مستقل و خاصی بموجب طبیعی در شریعت اسلام ندارد .

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱ - بنا بر فقه امامیه مادر میتواند مطالبه اجرت شیر دادن از پدر طفل یا مال طفل بنماید در صورتیکه پدر یا خود طفل مال دار باشند و چنانچه پدر یا خود طفل ملی نباشند طفل واجب النفقه مادر محسوب و مکلف است او را شیر بدهد و حق دریافت اجرت هم ندارد - مترجم

۲ - بنا بر مذهب فقهای امامیه رضوان الله علیهم انفاق بر حیوانات مملو که بر مالک آن واجب است اعم از حیوانات ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و اعم اینکه مالک از آن حیوانات منتفع شود یا خیر در هر صورت انفاق بر دواب و بهائم که از آن جمله است زنبور عسل که در حیطه تصرف مالک باشد بروی واجب است و در صورت امتناع حاکم او را اجبار مینماید چنانچه اختیار معتذر باشد بواسطه نبودن مالک در بلاد یا جهات دیگر حاکم حقدار از اموال او نفقه آنها را بدهد یا آنها را بفرود

مترجم



اگر افکار و مذکرات خالصانه نویسند  
آنطور که باید انعکاساتی در روح خواننده  
پدید آورد و او را به اندیشه وادارد آنچه میخواهیم  
یافته ایم، و اگر بتوانیم خوانندگان را  
به تفکر در حقیقت اشیا و اداشته آنان را  
از تعلیل ساده و قایح که منع کلیه خطای  
تاریخ است منصرف کنیم مسلمانان  
خدمتی حاصل شده است.